

■ احمدرضا صدیقی

همه می‌گویند به پدر بسیار شبیه است. ظاهری امروزی و شیک دارد، اما اعتقاداتی بس محکم و انقلابی. علی فکوری فرزند شهید سرلشکر جواد فکوری در این گفت‌ووشنود، خاطراتی شنیدنی از منش پدر نقل کرد که بی‌شک برای پژوهندگان تاریخ انقلاب مفید تواند بود؛ خاطراتی که منش وزیر انقلابی دفاع در روزهای سخت را گزارش می‌کند. ■■■

سال‌ها از شهادت پدر بزرگوار تان شهید سرلشکر جواد فکوری می‌گذرد. در این چشم‌انداز پدر را با چه ویژگی‌هایی به یاد می‌آورید؟

هنگامی که پدر شهید شدند، من شش، هفت سال بیشتر نداشتم. در نتیجه آنچه خودم از پدرم به یاد می‌آورم، رفتاری است که ایشان با اعضای خانواده داشتند و سایر ویژگی‌ها را از مادرم و اقوام و دوستان شنیده‌ام. پدرم در خانه و در میان اعضای خانواده، بسیار مهربان و باعظمت بودند و نشانی از رفتار خشک نظامی در ایشان نبود. هر چند ایشان این هنر را داشتند که قاطعیت و مهربانی را با هم داشته باشند. یادم است زمانی که در آمریکا در پایگاه آموزشی تحصیل می‌کردند، سه دو خواهر و برادر بزرگ‌ترم در خانه قرآن درس می‌دادند و سعی می‌کردند آنها را به خواندن و حفظ قرآن تشویق کنند. من هم در آن میان، شیفت می‌کردم و کلاس درس را به هم می‌زدم، اما پدرم با محبت دستی به سرم می‌کشیدند و مرا در کنار خود می‌نشاندند.

آیا زندگی در آمریکا برای ایشان آسان بود؟
خیر، نه برای ایشان و نه برای اعضای خانواده آسان نبود، برای همین به‌محض اینکه انقلاب شد، به ایران برگشتیم. **چرا؟ مگر در آنجا از نظر مالی تأمین نبودید؟**
چرا، اتفاقاً خیلی هم راحت بودیم و مشکلی نداشتم. خود من وقتی به جایی تعلق ندارم، اگر بیهشتم هم باشد، راحت نیستم؛ پدرم هم همین‌طور بودند و با اینکه در آنجا به ایشان پیشنهاد کار هم شد، اما قبول نکردند و برگشتیم.

از ویژگی‌های شخصیتی پدر تان می‌گفتید.
پدرم بسیار مدیر فوری و قدرتمندی بودند. همچنین شجاعت ایشان زبانزد خاص و عام بود. من در کتابی که - امریکایی‌ها درباره جنگ ایران و عراق نوشته‌اند - خوانده‌ام که پدرم در عملیاتی موسوم به «کمان-۹۹» با یک طراحی دقیق، ۱۴۰ فروند هواپیمای امدریپت می‌کنند و آنها می‌روند و تأسیسات نظامی و اقتصادی عراق را منهدم می‌کنند و سالم هم برمی‌گردند. همچنین عملیاتی به نام «آج-۳۲» را در عمق خاک عراق انجام دادند و دیگر عملیات بمباران نیروگاه تموز و تأسیسات اتمی عراق در غرب بغداد - که به عملیات «شمشیر سوزان» شهرت پیدا کرد- اما متأسفانه کمتر از آن نام برده می‌شود. اجرای این عملیات‌ها، حاصل زحمات یک تیم متخصص عملیاتی نیروی هوایی بود که تحت فرماندهی پدرم انجام وظیفه می‌کردند. اجرای چنین عملیاتی، واقعاً جرئت و جسارت زیادی می‌خواهد.

ظواهر پدر تان دستور تعقیب هواپیمای بنی‌صدر را هم داده بودند. اینطور نیست؟
همین‌طور است. هنگامی که بنی‌صدر از کشور فرار کرد، پدرم به یکی از پایگاه‌های نیروی هوایی در غرب دستور می‌دهند که هواپیمای بنی‌صدر را تعقیب و سرنگون کنند، اما به نظر من خلبانی که مأمور این کار شده بود، خیانت کرد و تا مرز ترک تکیه رفت و برگشت!

ماجرای درگیری ایشان با اعضای حزب موسوم به خلق مسلمان و اسیر شدن پدر تان توسط آنها چه بود؟

تبریز شهر پدرم بود و ایشان مدتی در آنجا مسئول یادگان بودند. یادگان به دست شورشی‌های خلق مسلمان می‌افتد و پدرم و اسیر و زندانی می‌کنند و شکنجه می‌دهند تا اطلاعات به دست بیاورند که موفق نمی‌شوند. پدرم به خاطر روحیه بالا و اخلاصی که داشتند، شهادت را نهایت سعادت می‌دانستند. بسیار انسان قاطع و محکمی بودند و می‌دانستند سبیری که انتخاب کرده‌اند، منجر به شهادت خواهد شد. اما این تصمیم را از روی شو جوانی نگرفته بودند، بلکه با نهایت آگاهی این راه را انتخاب کرده بودند.

جایگاه علمی پدر تان را چگونه از بابایی می‌کنید؟

پدرم در کار خود، به مراتب بالای علمی رسیده بودند. معمولاً خلبان‌ها اطلاعاتی کلی درباره هواپیما دارند، اما پدر من از جزئیات هم اطلاع داشتند و وقتی با یک تکنسین فنی هواپیما حرف می‌زدند، می‌توانستند کاربرد همه قطعات را توضیح بدهند و از جزئی‌ترین مسائل درباره هواپیما خبر داشتند. در واقع فرماندهی بود که به جزئیات تمامی مسائل مرتبط به کار خود اشراف داشت.

شما چطور؟ هیچ وقت دوست داشتید مثل پدرتان خلبان شوید؟

من در کاندادا رشته هنر و مدیریت بازرگانی درس خواندم. پدرم از نظر علمی به مراتب از من بالاتر بودند و من هیچ‌وقت نتوانستم مثل ایشان درس بخوانم.

در کاندادا وقتی می‌فهمیدند که شما پسر سرلشکر فکوری هستید، واکنش آنها نسبت به شما چه بود؟

خیلی رفتار بدی داشتند، چون فکر می‌کردند ما از صدقه سر جنگ، میلیاردها دلار پول را برداشته و از کشور فرار کرده‌ایم؛ نسبت به جنگ و شهدا هم نظر مثبتی نداشتند و تصور می‌کردند ما عامل بدبختی و آوارگی آنها هستیم؛ البته ما که می‌گوییم، منظورم نظام جمهوری اسلامی است، چون آنها ما را جزو نظام می‌دانستند. من گاهی با آنها درگیری لفظی پیدا می‌کردم و می‌خواستم ثابت کنم که مردم ایران با آنها خیلی فرق دارند و برای دفاع از کشورشان حاضرند جان خود را هم بدهند.

در ایران چطور؟ پسر فکوری بودن در اینجا چه حال و هوایی دارد؟

وقتی می‌فهمند که من پسر شهید فکوری هستم، دردل و انتقاداتشان را بیان می‌کنند، اما یک تار موی گندیده‌شان که تمام کسانی که این طرف و آن طرف می‌نشینند و انتقاد نابجا می‌کنند و کوچک‌ترین علقه‌ای به سرنوشت این مردم و این کشور ندارند، می‌آرد. مردم خیلی به من محبت دارند. یک بار رفته بودم که از مغازه‌ای برای خودم



«جلوه‌هایی از منش فردی و اجتماعی شهید سرلشکر جواد فکوری» در گفت‌ووشنود با علی فکوری

خلق مسلمانی‌ها

پدرم را زندانی و شکنجه کردند

پیراهن بخرم، فروشنده وقتی از روی شباهتم به پدرم متوجه شد که من پسر شهید فکوری هستم، حتی اجازه نداد پول بپوشم یا حساب کنم؛ محبت مردم توصیف‌نشده‌ای است. مردم ایران خیلی نجیب هستند. با تمام مشکلاتی که با آنها دست به گرمیاب هستیم، من واقعاً نمی‌توانم خارج از ایران زندگی کنم. این را به عنوان فردی می‌گویم که بسیاری از کشورهای دنیا را دیده و در چند جا زندگی کرده است. مهم نیست که آدم چه لباسی بپوشد یا خوراکی‌اش چه باشد. همه زندگی که مادیات و رفاه نیست. زندگی بدون آرمان از نظر من زندگی نیست.

اشاره کردید که پدر تان مقید بودند به خواهر و برادر هایتان قسر آن درس بدهند. با چنین روحیه‌ای چگونه فضای ارتش شاهنشاهی را تحمل می‌کردند؟

مادرم می‌گویند که پدرم به‌رغم اوضاع حاکم بر ارتش در آن برهه، بسیار به انجام تکالیف دینی مقید بودند. ایشان در خانواده‌ای بسیار مؤمن بزرگ شده بودند که همه زنان خانواده چادر سر می‌کردند. بافت محله‌های قدیم تهران به گونه‌ای بود که معمولاً به افراد ناشناس و غریبه اجازه نداشتند و به آزار و اذیتکشان می‌پرداختند. باز هم میدان را خالی نمی‌کردند و همچنان بر عقاید خود پافشاری می‌کردند.

هنگامی که از آمریکا به ایران برگشتید، وضعیت ارتش بسیار ناایمنانه بود. هم ریخته بود. شهید فکوری در زمینه سر و سامان دادن به اوضاع چه اقداماتی را انجام دادند؟

همان‌طور که اشاره کردم اوضاع ارتش، مخصوصاً نیروی هوایی کاملاً به هم ریخته بود، به‌طوری‌که یک ماه بعد از پیروزی انقلاب، خلق مسلمانی‌ها پدرم را در پایگاه هوایی تبریز گروگان گرفتند، اما پدرم سخت مقاومت کردند. ایشان هنگامی که به ایران برگشتند، ابتدا در جهاد سازندگی شروع به کار کردند، ولی بعد از چند روز، از طرف نیروی هوایی دعوت به کار شدند و فرماندهی پایگاه دوم شکاری تبریز به عهده ایشان گذاشته شد.

چه شد که فرامانده نیروی هوایی شدند؟
حکم ایشان را شخص حضرت امام صادر کردند. برای فرماندهی نیروی هوایی، دو سرهنگ خلبان نامزد شده بودند. پدرم سرهنگ باقری که این مسئولیت سنگین را نپذیرفت. این نکته را هم بگویم که عموهایم با قبول این مسئولیت توسط پدرم موافق نبودند و می‌گفتند چون شما قبل از انقلاب فعالیت آشکار ضد رژیم نداشتاید، ممکن است قبول این مسئولیت برای شما در درجه همراه داشته باشد، اما پدرم می‌گفتند من سال‌ها درس خوانده و دوره دیدم و حالا وقت آن است که از تخصص برای خدمت به مردم و کشورم استفاده کنم.

اگر قبول این مسئولیت و رفتن پدر تان به جبهه منوط به اجازه شما بود، چنین اجازه‌ای را به ایشان می‌دادید؟

قطعاً. شهادت چیزی نیست که بشود درباره‌اش به این شکل بحث کرد. این دنیای خاکی ارزش این همه چیزها را ندارد. مطمئن باشید اگر خدای ناکرده روزی در این کشور جنگ شود، من اولین کسی هستم که به جبهه خواهم رفت. من بسیجی هستم و یکی از آرزوهایم این است که بتوانم همراه با مدافعان حرم به سوریه بروم. من خیلی دلجم می‌خواستم مثل پدرم دانشکده خلبانی بروم، ولی از نظر جسمی شرایطش را نداشتم، اما در قالب یک بسیجی، همیشه آماده هستم که هر جا وجودم به درد خورد، حضور پیدا کنم.

مثلاً اینکه دل پر خونی هم از صهیونیست‌ها دارید. اینطور نیست؟

به‌شدت، چون می‌دانم که چه جانورهایی هستند. آنها خودشان را قوم برتر و مردم دریا را زیردست خود می‌دانند. تمام انحراف‌های مالی و سیاسی دنیا بر سر اینهاست. صهیونیست‌ها با کنترل کامل سرمایه‌داری و رسانه‌های مهم جهانی، تمام جنبات‌های خود را توجیه می‌کنند. بحث با آنها فایده‌ای هم ندارد. من بارها با آنها بحث کرده و گفتم که شما به حضرت موسی(ع) پشت کردید، حالا چطور ادعا می‌کنید که باید به سرزمین موعود برسید؟ ولی ای‌دانی فهمند! ای کاش می‌شد در کنار بچه‌های حزب‌الله با اسرائیل بجنگم.

شما چقدر شیوه‌های تربیتی پدر تان را قبول دارید و در مورد فرزندتان، خودتان چگونه رفتار می‌کنید؟

پدرم در مورد مسائل مبنایی و جدی، ابتدا شوخی نداشتند و محکم و قاطع می‌ایستادند. من هم سعی می‌کنم با ارائه الگوهای درست به فرزندانتان، همین شیوه را به کار ببرم. گاهی باید به بچه‌ها سخت گرفت، و گرنه



پیش‌خواب

حاشیه‌ای بر انتشار یادنامه آیت‌الله سیدمهدی ابن‌الرضا خوانساری

نمادی از «زهد» و «خدمت»

■ سیدمحمد ابن‌الرضا



بعضی از اعزه و دوستان و اقوام و همشهریان محترم پیشنهاد کردند که به مناسبت دهر گزشتت آیت‌الله حاج سیدمهدی ابن‌الرضا خوانساری کتابی تدوین و تنظیم شود و به عنوان یک یادبود و یادگار، خصوصه برای حوزویان عزیز و دانشگاهیان محترم بماند. گرچه ارزش و عظمت معظم‌له فراتر از این است. اما آنچه در بضاعت ما بود، با وقت بسیار کم و همکاری عزیزان مطالبی جمع‌آوری و به صورت کتابی درآمد که بهانه انتشار از این و جیزیه به نگارش آمده است. برخی از فضلا و دوستان نیز مقالاتی ارائه نمودند که ما بعد از پیام‌ها و تصاویری که مربوط به زمان حیات و مماتشان می‌باشد، چاپ و نشر نمودیم. امید است در آینده بتوانیم با فعالیت‌های بیشتر و همکاری‌های بهتر آقایان محترم کتابی در خور شأن و شأنت ایشان منتشر سازیم. معرفی این اثر را بهانه‌ای می‌سازم برای ارائه زندگینامه‌ای کوتاه از آن بزرگوار.

حضرت آیت‌الله حاج سیدمهدی ابن‌الرضا در سال ۱۳۱۴ شمسی در شهرستان مذهبی خوانسار دیده به جهان گشود. خانواده او از ریشه‌دارترین خانواده‌های منطقه محسوب می‌گردد، والد معظم‌وی حضرت آیت‌الله سیدمحمدعلی ابن‌الرضا، خود از علمای بنام و شخصیت‌های عصر اخیر بود و در سال ۱۳۸۹ هجری شمسی به دیار باقی شتافت. والد مکرم ایشان مرحومه حاجیه خانم شیعی بود که در عفت و نجابت و دیانت بین طایفه بانوان به عنوان الگو و اسوه مطرح بود.

حضرت آیت‌الله حاج سیدمهدی ابن‌الرضا در سال ۱۳۱۴ شمسی در شهرستان مذهبی خوانسار دیده به جهان گشود. خانواده او از ریشه‌دارترین خانواده‌های منطقه محسوب می‌گردد، والد معظم‌وی حضرت آیت‌الله سیدمحمدعلی ابن‌الرضا، خود از علمای بنام و شخصیت‌های عصر اخیر بود و در سال ۱۳۸۹ هجری شمسی به دیار باقی شتافت. والد مکرم ایشان مرحومه حاجیه خانم شیعی بود که در عفت و نجابت و دیانت بین طایفه بانوان به عنوان الگو و اسوه مطرح بود.

طایفه بانوان به عنوان الگو و اسوه مطرح بود.



آیت‌الله سیدمهدی ابن‌الرضا خوانساری

جدیدت همراه با توکل عمیق به حضرت حق هواسمهو همچنین تعظیم شاعر مذهبی و توسل به اهل بیت عصمت و طهارت(ع) و ترویج معارف الهیه، از صفات بارز زندگی سراسر برکت و محسوب می‌گردد. اعتقاد به توحید و معاد و ایمان به امامت و نبوت، قضای جوائج ناس و احساس به والدین که مثلاً ۴۵ روز در زمان کسالت پدرش از ایشان چشم بر نداشت و همچنین جهت رضایت مادر به خوانسار هجرت نمود همه نمونه‌های بارزی از آن کمالات و اعتقادات زنده داشتند و سراسر زندگی و عبادت و عبادت عین پاکیزگی و طراوت، زیباشازی و عمران مراکز عمومی و رعایت کامل بهداشت و پاک نگاه داشتن عمو و محیط زیست از آلودگی، همه از اموری است که ایشان به آن اهتمام می‌ورزیدند و عجیب این است که در عین صلابت و سختگیری که نسبت به اجرای قوانین و آیین‌نامه‌ها داشت و معتقد بود که اگر نظمی نباشد موفقیتی حاصل نمی‌گردد، اما بسیار باعاطفه و بامحبت و دلسوز بود.

تعظیم شاعر مذهبی و ترویج مکتب والای اهل بیت عصمت و طهارت(ع) از وظیفه اصلی خویش می‌دانست و تمام توان خویش را در راه تقویت این دو امر صرف نمود که تأسیس حوزه علمیه حضرت ولی عصر(عج) خوانسار و توسعه و بازسازی حسینیه جدید امجدش مرحوم آیت‌الله آقامیرزا محمود ابن‌الرضا و همچنین بازسازی و توسعه مسجد اقداسالله که مسجد مرکزی شهر محسوب می‌گردد، نتیجه آن افکار و عقاید می‌باشد و در روز جمعه پنجم فروردین ۱۳۹۶هـ - ش در شهر مقدس قم دعوت ولی را لبیک گفت و در جنب مقام حضرت حق(عصر(عج) واقع در وادی السلام نجف اشرف به خاک سپرده شد. سلام‌الله علیه و حشره‌الله مع محمد و اله الطاهرین.

■ شهید سرلشکر جواد فکوری در گفت‌وگو با آیت‌الله سیدمحمدعلی خامنه‌ای در اهواز در دوران دفاع مقدس